 أعوذُ باللَه من الشّيطان الرَجيم‌

 بسم اللَه الرَحمن الرَحيم‌

 وصلَّى اللَه علَى محمّد و آله الطّيِّبين‌

 ولعنة اللَه علَى أعدائهم أجمعين‌

 منظور و مقصود از خلقت انسان مقام عبودیت است، كه انسان خودش را عبدمطلق پروردگار بداند و در صراط عبودیت مطلق حركت كند و بالنّتیجه آنچه را كه در عالم وجود، از وجود و استقلال و حیات و علم و قدرت به نحو استقلال است، همه را تسلیم خدا كند و اعتراف و اقرار كند كه از آن خداست؛ آنچه فقر و ضعف و جهل و نیستی است، از ناحیه خودِ اوست؛ انسان عبد مطلقِ پروردگار است، هم در مقام اصل وجود و هم در مقام عمل و تكلیف؛ و این، مقامِ انسان كامل و بزرگ‌ترین درجه‌ای است كه خداوند علی أعلی به انسان عنایت می‌كند.

 افرادی كه در دنیا زندگی می‌كنند و دارای مذهب و شریعتی هم هستند مثل افراد معمولی، باید حركت كنند و به این مقام برسند؛ انبیاء آمده‌اند ما را به این مقام دعوت كنند، پیغمبر ما را به این مقام دعوت می‌كند، قرآن ما را به این مقام دعوت می‌كند؛ و اگر ما به قرآن و سنّت رسول خدا و ائمّه اطهار علیهمالسّلام درست عمل كنیم و چیزی از خود كم و زیاد نكنیم و در همان صراط عبودیت حركت كنیم، به این مقام خواهیم رسید.

## علّت عدم وصول به كمالات توحیدی عمل نكردن است‌

 و علّت اینكه دیده می‌شود بعضی‌ها ممكن است عمرشان شصت سال، هفتاد سال، هشتاد سال بشود و به این مقام هم نرسند، برای این است كه عمل نمی‌كنند. از قرآن و اخبار اطّلاعاتی پیدا می‌كنند و این علومشان را صرفِ به‌دست آوردن امور دنیوی می‌كنند، حالا فرقی ندارد مال باشد، جاه باشد، قدرت باشد، یا حبّ ریاست و امثال اینها؛ آن علم قرآن و تفسیر و حدیث و حكمت و علوم شریعت را، اینها فدای به‌دست آوردن حطام دنیا كردند و حطام دنیا هم به این صورت برای انسان جلوه می‌كند. و این خیلی خیلی بهره كمی است كه انسان از آن سرمایه‌های سرشار، این نتیجه بس كوچك را بخواهد بردارد.

 در قرآن داریم:

 «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَياةَ الدُّنْيا\* ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ».[[1]](#footnote-1)

 « (ای پیغمبر!) اعراض كن از آن كسانی كه از ذكر و یاد ما اعراض كردند و غیر از حیات و زندگی پست شَهَوی و احساساتی و عاطفی هیچ قدمی بالاتر برنمی‌دارند و غیر از حیات پست به زندگی و حیاتی قائل نبوده و اراده نمی‌كنند. محل بلوغ اینها از نقطه نظر دانش به اینجا رسیده كه فقط به وسیله علمشان بهره‌برداری از حیات دنیا بكنند.»

 از اینها اعراض كن! اینها به درد تو نمی‌خورند؛ آن حیات عُلیاست، حیات عُلیا یعنی حیات بالا. حیات دنیا را كه دنیا می‌گویند یعنی پست، حیات عُلیا یعنی حیات عالی، آن حیاتِ علم است، حیاتِ تقوی است، حیات عبودیت است، حیات صدق است، حیات ورع است، حیات ایثار و از خود گذشتگی است، حیات وجدان و عاطفه است، حیات عبودیت و مشی در صراط حضرت احدیت است، حیات در هم كوبیدن خواسته‌های نفس امّاره است؛ آن حیات، حیات عُلیاست.

 پس ما باید در این مَمشی حركت كنیم تا اینكه به دین و شریعت برسیم و با

 حقیقت دین آشنا شویم، و منظور و مقصود از آمدن پیغمبران و كتب آسمانی در ما پیاده شود، و خواست خدا برای ایجاد ما تكویناً و تشریعاً به وقوع بپیوندد و ما در صراط رشد و تعالی حركت كنیم، نه در صراط ضَلّ و ضلال و غَی و جهالت و خواسته‌های نفس امّاره. و اگر به غیر از آنچه در كتاب خدا و سنّت پیغمبر و ائمّه علیهمالسّلام است عمل كنیم، هیچ نیست، آنچه هست در اینهاست. و اگر كسی به اندازه سر سوزنی از این مَمشی تخطّی كند، اشتباه كرده است.

## عالی‌ترین مربّی و معلّم بشریت حضرت رسول و أمیرالمؤمنین و اولاد او علیهمالسلام هستند

 ما معتقدیم كه عالی‌ترین مربّی و معلّم بشریت حضرت رسول و أمیرالمؤمنین و اولاد او علیهمالسلام هستند، و معتقدیم اگر از این مطالبی كه به ما رسیده، از قرآن و فرمایشات آنها كه به عنوان سنّت و منهاج برای خودمان اتّخاذ كردیم، چیزی بهتر بود، دنبال او می‌رفتیم، ولی بهتر نیست و تحقیقاً راهی كه اینها رفتند عالی‌ترین، پرنورترین، بی‌خطرترین و راه مستقیم به سوی مقصد است و راه مستقیم هم یكی است. بین دو نقطه بیش از یك خط مستقیم نمی‌توان كشید.

 «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ\* صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ‌[[2]](#footnote-2)» و[[3]](#footnote-3) یا اینكه‌ «وَ إِذاً لَآتَيْناهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْراً عَظِيماً\* وَ لَهَدَيْناهُمْ صِراطاً مُسْتَقِيماً[[4]](#footnote-4)» و[[5]](#footnote-5) باید حركت كنیم تا برسیم.

## رسول خدا فرمود: «كسی كه دو روزش یكسان باشد مغبون است»

 اوّل چیزی كه بعد از تنبّه و یقظه و بیداری، در این راه لازم است، این است كه ما

 به خود بیاییم و ببینیم كه هستیم؟! چه هستیم؟! بله، ما یك انسانیم! صبح از خواب بلند می‌شویم، تا شب زحمت كشیده و فعّالیت می‌كنیم، دو مرتبه می‌خوابیم، فردا تكرار و پس‌فردا تكرار، روزها می‌گذرد و هركس از افراد بنی آدم خود را به كاری مشغول می‌كند و متوجّه نیست كه این كارها را برای چه می‌كند؟ برای چه آمده؟ چه هدفی دارد و مقصودش چیست؟ و چرا امروزش گذشت؟ این امروز یك سرمایه عمری بود كه خدا به او عنایت كرد، چرا گذشت؟ و در مقابل این گذشتِ روز چه به‌دست آورد؟ اگر چیزی به‌دست آورده باشد، خوشا به سعادتش! چون یك روز عمرش گذشت و در مقابلش یك چیزی كسب كرد؛ و اگر چیزی به‌دست نیاورد مغبون است. رسول خدا صلَّی‌اللَه علیه و آله و سلّم فرمود:" مَن استَوَى يَوماه فَهو مَغبونٌ‌."[[6]](#footnote-6) «كسی كه دو روزش با همدیگر مساوی باشد مغبون است.» چون یك روز عمر گذشت و برای این یك روز عمر چه دستگاه‌هایی كار كرد، تا اینكه انسان یك روز عمر كند، غیر از خدا كسی نمی‌داند.

\*\*\* ابر و باد و مه و خورشید و فلك در كارند \*\*\* تا تو نانی به كف آری و به غفلت نخوری‌

\*\*\* همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار \*\*\* شرط انصاف نباشد كه تو فرمان نبری‌[[7]](#footnote-7)

\*\*\*

\*\*\* یك روز از حیاتی كه ما داریم، به حركت شمس و قمر و كهكشان‌ها بستگی دارد. ذرّات تمام درخت‌های عالم، تمام حیوانات عالم، تمام موجودات عالم، به همدیگر مرتبط و یك وجود واحد را تشكیل می‌دهند و تمام اینها در این حیات امروز انسان مؤثّرند؛ به طوری كه اگر در سلسله علل و معلولات این یك روز حیات گرفته بشود، همه آنها به هم می‌خورند. پس اینها همه برای این است كه ما یك روز عمر كنیم و یك روز جلو برویم و یك روز پرده‌های غفلت از چشمانمان برداشته شود، حجاب برداشته شود، با خالق خودمان، مسیر خودمان، هدف خودمان، مبدأ و معاد خودمان آشنا شویم.

 اگر این‌طور باشد، آرام، ساكت، صامت، خوش‌دل، پربهره، پرنور، با نشاطِ

 كامل مثل آدمی كه در روز امتحان قبول است و سرافراز و شاگرد اوّل هم شده و ورقه‌اش را دست می‌گیرد و می‌آید و از هیچ‌چیز هم باك ندارد؛ قبول است دیگر! و امّا خدای ناكرده اگر به غفلت بگذرد و شب امتحان برسد و انسان بخواهد كار یك سال را در یك شب انجام بدهد و فردا به این شاگرد و به آن شاگرد التماس كند، آقا به من برسانید، ما را فراموش نكنید، اینها همه موجب سرشكستگی و شرمندگی است.

## در مكتب توحید مقصد خداست و زاد و راحله، توكّل و استعانت از اوست‌

 ما در این راه باید اوّل حركت كنیم و بدانیم كه راهِ خداست؛ ما مسافریم، مقصد داریم؛ مسافر بودنِ ما نفس ماست، مقصد خداست؛ راهی را كه حركت می‌كنیم راه بیابان، یا بالای كوه نیست، عبور از صفات نفس است؛ یعنی این صفات را باید تغییر بدهیم، صفات منفی تبدیل به مثبت بشود، صفات سیئه تبدیل به حسنه بشود، حجاب‌ها از بین برود، روز به روز نور و ادراك بیشتر بشود، از تقید و تحدید و این محدودیت عالم مادّه و تعلّقات، خودمان را به عالم مجرّدات و عالم نور برسانیم و به آنجا نزدیك بشویم؛ این عبارت است از حركت در نفس. مقصدمان هم خداست. مسافر زاد می‌خواهد، راحله می‌خواهد؛ زادمان توكّل بر خدا و راحله‌مان استعانت از پروردگار و عمل به قرآن و سنّت پیغمبر و منهاج ائمّه علیهم‌السّلام است، اینها همه زادِ راه هستند؛ باید بگیریم و حركت نموده و مسافرت كنیم و به مقصد برسیم.

 این راه، رفتنی است. این راهی است كه رفته‌اند. و انسان هم نباید بگوید من چنین و چنانم و قابلیت ندارم، اینها همه‌اش حرف است؛ همین قابلیتی كه انسان دارد مگر از خانه پدرش آورده؟! اینها همه‌اش دست پروردگار بوده، عنایت بوده، داده و باز هم می‌دهد. خدا كه با ما دشمنی ندارد، خدا كه با ما سابقه سوء ندارد، از رحمت خود، ما را به وجود آورده است و ما هم به سوی رحمت خدا می‌رویم، به سوی رحمت خدا حركت می‌كنیم؛ آن‌وقت خدا انسان را روی این سلسله طویله مسافت‌ها از نطفه و حالات مختلف جنین و بعد دنیا خلق كرده باشد، و بعد این انسان را در امور مثلًا خیلی جزئی مهمل بگذارد و اعتناء نكند؟! و بگوید من با تو

 می‌خواهم ریش‌خندی كنم! من می‌خواهم با تو دهان كجی كنم ای انسان! استغفر اللَه! اگر انسانی بخواهد با یك انسان این كار را بكند، انسان او را تعییب می‌كند.

 پس خدا خیر محض و رحمت محض است، و ما را هم به خیر و رحمت محض دعوت كرده. هرجا ما ببینیم كه نظرمان خلاف این باشد، این از آنِ خدا نیست؛ او را در خودمان باید بجوییم و درست كنیم كه نظر ما اشتباه است و الّا خداوند خیر محض است.

## یكی از نتایج سلوك الی اللَه زدوده شدن غلّ و غش و كدورت‌های باطنی است‌

 إن شاء اللَه به خواست خدا كه حركت می‌كنیم، می‌رسیم، آن‌وقت دیده می‌شود كه ای عجب آنچه را كه فرموده‌اند، درست درآمد! اینكه می‌گفتند بهشت این‌طور است و حورالعین این‌طور است و «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ[[8]](#footnote-8)» این‌طور است، عجب! درست در آمد! كما اینكه در قرآن مجید داریم، كه بهشتی‌ها به جهنّمی‌ها می‌گویند:

 «قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا».[[9]](#footnote-9) «ما آنچه را كه خدا به ما وعده داد از بهشت و رضوان و فضاهای واسعه [همه را حق و استوار یافتیم! آیا آنچه را هم كه پروردگار شما به شما بیم داده بود و بر حذر داشته بود حق و استوار یافتید؟![[10]](#footnote-10)]

 چنانچه می‌فرماید: «وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلى‌ سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ‌[[11]](#footnote-11)».[[12]](#footnote-12)

 غِلّ همین كثافات را می‌گویند، مثلًا شكر را كه می‌خواهند آب كرده و شیرینی درست كنند، روی آن اوّل یك كثافاتی می‌گیرد، و بعد باید مادّه‌ای به آن بزنند، مثل آن مادّه‌ای‌

 كه می‌زنند و تمام كثافات را می‌گیرد، پاك و صاف و طیب و طاهر می‌كنند. خدا قلوب مؤمنین را این‌طور از هر غلّ و تاریكی و كدورت بیرون می‌آورد.

 بعد كم‌كم به جایی می‌رسد كه انسان به همه اهل عالم حتّی به كفّار و اشقیاء به نظر محبّت و عطوفت نگاه كرده و برای آنها دلسوزی می‌كند، برای كافرها دلسوزی می‌كند، و می‌گوید: ای خدا بیا این فرد را هدایت كن! كافر است امّا هدایتش كن. زحمت می‌كشد آنها را هدایت كند، زحمت می‌كشد آنها را مسلمان كند. پیغمبر صلَّی اللَه علیه و آله و سلّم جنگ می‌كردند، كشته می‌شدند، كشته می‌دادند، برای اینكه آنها مسلمان بشوند، راه خودشان را پیدا كنند و بروند. انسان یك نظر رحمت واسعه‌ای به همه خلق پیدا می‌كند و برای همه خلق خیر خواه است و هر كدام را به حسب درجه و مرتبه خود خواهان است، دوست دارد كه همه راه مستقیم و صراط انسانیت و اسلام را طی كنند و به خدا برسند و به سوی مقصد و ممشای صحیح قدم بردارند.

 دیگر هیچ غلّی، حسدی، كِبری، دغدغه‌ای، غشّی، نگرانی‌ای در آن نفس نیست.

## از بهترین ارمغان‌های سلوك الی اللَه بی‌تعلّقی و آسودگی خاطر و خیال است‌

 ما كه در بیمارستان خوابیده بودیم، بعضی روزها برای ما ناهار می‌آوردند و از این دستمال كاغذی‌ها هم آنجا بود. خُب! ما مقداری از یك دستمال را پاره می‌كردیم و جلوی خودمان می‌انداختیم. این سفره‌مان بود، بنده‌زاده هم آنجا بودند و غذاها را می‌گذاشتیم و یك لقمه می‌خوردیم. تا موقع غذا می‌شد من می‌گفتم: آسید محسن، این سفره را بیاور! این سفره را، به جان شما رئیس جمهور آمریكا هم ندارد. این سفره‌ای كه ما پاره می‌كنیم، اینجا می‌اندازیم برای خودمان و این غذا را روی آن می‌گذاریم و شما هم اینجا نشسته‌اید و با كمال صفا و وفا و خوشی و با این دلشادی و بی‌غمّ و غصّگی، قسم به خدا رئیس جمهورهای دنیا ندارند! یعنی آنها نمی‌توانند یك سفره بیاندازند و بی‌فكر باشند.

 پس اگر انسان عاقل است و می‌خواهد دنیا هم داشته باشد عیبی ندارد، راه آنها غلط است؛ چون آنها به واسطه رفتن به سوی دنیا، دارند به سوی عذاب و جهنّم می‌روند، آنها دارند به ناراحتی می‌روند.

 انسان هر راهی می‌خواهد طی كند برای آسایش خیال است. وقتی می‌بیند آن راه خیالش را به هم می‌زند، شب با ناراحتی می‌خوابد، صبح با ناراحتی بلند می‌شود، هزار تا نقشه تزویرانه می‌كشد برای اینكه طرف را بكوبد؛ این چه زندگی است؟! این چه دنیایی است؟! حالا بفرمایید قصری هم از طلا به آسمان بردند! اگر انسان یك كاسه چوبین داشته باشد كه در آن آب سرد گوارا بخورد بهتر است یا یك كاسه زرّین داشته باشد و در آن خون قی كند؟ مگر این رئیس‌جمهورها، این سلاطینی كه خون قی می‌كنند و می‌میرند، در كاسه زرّین خون قی نمی‌كنند؟! حالا آن بیچاره بدبختی كه در روستا زندگی می‌كند و مؤمن و مسلمان است و یك كاسه چوبین دارد و با زن و بچّه‌اش آب سرد گوارا می‌خورد و می‌گوید الحمد للّه، این بهتر است یا آن؟ پس به خدا قسم این دنیا پرست‌ها همه اشتباه كرده‌اند! همه!

\*\*\* اهل دنیا از كهین و از مهین‌ \*\*\* لعنةُ اللَه علیهم أجمعین‌[[13]](#footnote-13)

\*\*\*

\*\*\* این قید اهل دنیا در مقابل حیات علیاست؛ یعنی غیرِ اهل اللَه از كهین و از مهین. لعنة اللَه، یعنی دور باش. دور باش خدا بر اینها زده شده و اینها در این حیات دنیا گرفتارند، آن لعنت كه برداشته بشود اینها باید به واسطه مجاهده، حجاب و پرده را از نفس خودشان بردارند، و با توفیقات پروردگار همه حركت كنند و به این راه آیند و بگویند: «وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ \*\*\* الَّذِي أَحَلَّنا دارَ الْمُقامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لا يَمَسُّنا فِيها نَصَبٌ وَ لا يَمَسُّنا فِيها لُغُوبٌ‌[[14]](#footnote-14)».[[15]](#footnote-15) حمد اختصاص به آن خدایی دارد كه ما را در این دار مُقامَه، در این جای درنگ، در این مقام مكین و

 مقام امین از فضل خودش آورد و در اینجا جا داد، اینجا كجاست؟ نه گرفتاریست، نه زحمت است، نه دغدغه است، نه ناراحتی فكر است؛ اینجا عالم امن است، اینجا عالم امان است، اینجا عالم سلام است. در اینجا از اسماء حسنای پروردگار، اسم سلام واقع است، السّلام است. «لا يَمَسُّنا فِيها نَصَبٌ وَ لا يَمَسُّنا فِيها لُغُوبٌ». اینجا هیچ‌یك از آن گرفتاری‌ها نیست. و این مقام انسان است كه برود و آن مقام را درك كند و این مال آن كسانی است كه در دنیا این راه را طی كنند.

## برای وصول به مقصود باید كار و تلاش نمود

 اگر انسان در دنیا بخوابد و بگوید من در آخرت به مقامات می‌رسم، اشتباه است. دنیا عالم كار است، مثلًا فرض كنید محصّل كه دانشكده پزشكی می‌رود، آنجا باید كار كند. اگر بگوید من دیپلمم را می‌گیرم آن‌وقت كار می‌كنم، این غلط است، اینجا باید كار كند. اگر كار كرد، دیپلم هم به او ندهند، او دارای علم و سرمایه است، هر كجای دنیا كه برود دارای سرمایه علمی هست. ولی اگر كار نكرد هزار تا دیپلم هم كاغذ پاره است، باید برود در دكّان، پایش بستنی بزند و بفروشد! به درد نمی‌خورد.

 دنیا محلّ عمل است، خدا ما را آورده برای اینكه بیدار باشیم، بینا باشیم، به سوی پروردگار خوب حركت كنیم. تمام آن مقاماتی كه در قرآن مجید دستور داده، عنایت شده و بیان شده، از آنِ كسانی است كه در دنیا كار كنند." اليَوم عَمَلٌ و لاحِساب و غَدًا حِسابٌ و لاعَمَل."[[16]](#footnote-16) «امروز، روز عمل است، حسابی نیست؛ فردا روز امتحان و حساب است و عملی نیست.»

 هر عملی كه ما انجام بدهیم، بهره و نتیجه‌اش داخل در خود عمل است؛ هر اللَه كه از روی اخلاص بگوییم، لبّیك پروردگار درون این اللَه ماست؛ هر قدمی كه به سوی پروردگار برداریم، آن نتیجه در خود نفس همین عمل منطوی و نهفته است.

 خُب! حالا می‌خواهیم به سوی خدا حركت كنیم، بعد از اینكه خدا به ما تنبّه‌

 داد، فكر داد، چشمانمان را باز كردیم، دیدیم ای عجیب! خورشید طلوع كرده و قافله هم رفته و ما مانده‌ایم؛ همه شب را تا صبح خوابیده‌ایم وای! قافله با ما بود! رفتند، و شاید هم الآن رسیده باشند؛ چرا خورشید طلوع كرده؟! حالا به خدا می‌گوید: خدایا! من اینجا چه كنم؟ خورشید طلوع كرده! در این بیابان من هم غریب و تك و تنها هستم، جایی را نمی‌شناسم، خدایا! بِرِس به درد من! خدایا! من به تو توكّل كردم، بارم را به سمت تو انداختم، تفویض به سوی تو كردم، من عقب مانده‌ام، دست من را بگیر! این عالمِ یقظه و تنبّه است.

## اعتماد به نفس در مقابل اعتماد به خدا، اعتماد به بت است‌

 خداوند به او مدد می‌كند، می‌گوید: حالا كه چشمت بیدار شد و دیده از خواب برداشتی و متنبّه شدی، ببین چقدر عقب ماندی! شب تا صبح خوابیدی، این را باید تدارك كنی! دیگر نباید بگیری بخوابی! اینجا بیابان است، آفت است، شیر است، پلنگ است، دزد است، باید حركت كنی! به مدد الَهی حركت می‌كند و گریه می‌كند، انابه می‌كند و از آن مقداری كه خوابیده، رجوع می‌كند به سوی پروردگار توبه یعنی رجوع و بازگشت می‌كند.

 آن سیئاتی را كه در نظر گرفته روی آنها مطالعه‌ای می‌كند و برمی‌گردد و می‌گوید: خدایا! من الآن به اشتباه خودم اعتراف كردم، و تو خدای منی، تو ربّ منی، تو مولای منی، تو آقای منی، تو سید منی؛ من دیگر غلط می‌كنم بگویم اعتماد به نفس خود دارم، بلكه من اعتماد به تو دارم، اعتماد به خدا.

 در هیچ جای از قرآن اعتماد به نفس نیست. من نمی‌دانم این لفظ اعتماد به نفس از كجا آمده؟! چرا اعتماد انسان به نفس باشد؟ قرآن می‌گوید: اعتماد به خدا بكن! نفس را زیر پا بگذار! این نفس را فدای پروردگار بكن! اعتماد به نفس در مقابل اعتماد به خدا، این اعتماد به بُت است در مقابل حقیقت؛ آن نفسی كه نورانی باشد و آیت خدا باشد اگر به او اعتماد كند، اعتماد به خداست؛ آن نفسی كه هنوز از مراحل اخلاص نگذشته، در پشت هزار تا سنگر محجوب است، اگر به این نفس اعتماد كند

 به هزار تا جهنّم اعتماد كرده! و این اعتماد چه فایده‌ای برای او دارد؟!

 لذا در قرآن مجید اصلًا اعتماد به نفس نداریم، اعتماد به خداست:

 «وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَه».[[17]](#footnote-17)

 «وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لا يَمُوتُ».[[18]](#footnote-18)

 «وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً[[19]](#footnote-19)».[[20]](#footnote-20)

 «فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ‌[[21]](#footnote-21)».[[22]](#footnote-22)

 ترجمه همه این آیات این است كه: ای پیغمبر! قلبت را به خدا بده، «وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا»،[[23]](#footnote-23) از همه عالم بِبر و خودت را متّصل به خدا كن و به سوی خدا منقطع شو و كارت را با خدا یك‌سره كن! این حركت می‌دهد.

## زندانی بودن أبناء دنیا در توهّمات و تخیلات فاسد و باطل‌

 افراد بشر تا آخر عمر، همه در همان من چه كنم و مالم كم شد، همسایه به دیوار من تیشه زد، مالیاتم این‌طور شد، فلان كس به من بد گفت، خواهر زنم به من چنین گفت، شریكم به من چنین گفت، من اینجا نمی‌روم به تقاصّ اینكه او به من‌

 بد كرد، من جواب او را نمی‌دهم برای اینكه او فلان روز به من سلام نكرد، و این‌طور حرف‌ها گرفتار هستند، و در همین افكار هم زندانی می‌شوند و در همین افكار هم می‌میرند؛ چون قبر انسان افكارش است؛ این قبری كه ما را می‌برند در آن می‌گذارند، این قبر ما نیست، این قبر بدن ماست، بدن ما از خاك بوده و می‌رود در خاك؛ نفس ما هر درجه‌ای از علوّ كه داشته باشد در همان می‌ماند؛ اگر نفس ما آلوده باشد، ما را در روحانیت نفس نمی‌برند؛ قبر ما همان افكار ماست، قبر ما همین خیالات ماست، قبر ما همین تو و منی‌هاست، از تو و منی باید گذشت و تو و منی را فدای خدا كرد، آن عالمی كه خدا انسان را در آن جا می‌دهد، مناسب با یك حقیقتی است كه انسان با آن حقیقت در هنگام مرگ منطوی است.

## أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام: «قیمةُ كُلِّ امرِئٍ ما یحسِنُه»

 أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام یك جمله‌ای دارند كه:" قيمةُ كُلِّ امرِئٍ ما يُحسِنُه‌."[[24]](#footnote-24) خیلی عجیب است! «قدر و قیمت هركسی، آن چیزی است كه او بر آن چیز و بر آن اساس، خود را استوار كرده و بر آن امر فائق و غالب شده است.» اگر كسی قدر و قیمتش دنیا بود، تمام عمر خودش را برای دنیا مصرف كرد، قدر و قیمتش آن است؛ ولی انسان می‌گوید: خدا این‌طور می‌گوید، این كار را بكن! می‌گوید: چَشم. آن‌وقت عمل می‌كند، این خیلی خیلی مقام دارد، خیلی خیلی عالی است، قابل قیاس نیست، قابل معاوضه نیست، انسان آن را با دنیا و آخرت هم عوض نمی‌كند، و یك لحظه از آن حالات می‌ارزد به تمام لذّت‌هایی كه اهل دنیا دارند.

 آن‌وقت برای انسان مثل آفتاب روشن می‌شود این اخباری كه ائمّه علیهمالسّلام فرموده‌اند، حضرت صادق و امام رضا علیهماالسّلام فرموده‌اند كه در علل الشّرایع و عیون اخبار الرّضا هست عجیب است! ما تا به حال خیال می‌كردیم كه افسانه‌ها یا دور نماها یا تشویق‌نامه‌هایی بر خلاف حقیقت و برای ترغیب انسان به معارف و

 الَهیات و روحانیات و چشم ترس‌هایی برای این است كه كارهایی را نكنیم. نه! این عین واقع و عین حقیقت است. و تازه آن مقداری كه این بزرگواران بیان فرموده‌اند، نمونه و اشاره است؛ و آنچه را كه انسان ببیند، غیر از این حرف‌هاست. دیدن، غیر از حكایت كردن و شنیدن است.

 برای بچّه چهار ساله شما تعریف كنید نكاح لذّت دارد، نكاح شیرین است، چه می‌فهمد؟ خیلی خیلی به خودش فشار بیاورد، او خیال می‌كند مثلًا آب‌نبات است، غیر از این كه نمی‌فهمد، ولی وقتی به سنّ بلوغ رسید و آن حسّ در وجود انسان بیدار شد، دیگر شیرین هم نگویند، انسان لمس می‌كند و وجدان می‌كند و حسّ می‌كند.

 آخرت این‌طور است، تا ما آن درجات و مقامات را طی نكرده‌ایم و ندیده‌ایم، خیال می‌كنیم كه این انبیاء از راه دوری دارند خبر می‌دهند؛ ولی وقتی رفتیم دیدیم كه مطلب از این قرار است، می‌گوییم عجب! شَكَّرَ اللَه مَساعیهم، انبیاء آدم را آوردند و حقیقت را در دست انسان گذاشتند، لمس دادند، یعنی جهنّم و بهشت را ملموس و ممسوس و محسوسِ انسان كردند، دیگر از دائره تصوّر و تفكّر خارج شد، انسان را وارد كردند؛ آن‌وقت می‌گوییم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ‌[[25]](#footnote-25)».[[26]](#footnote-26) آن‌وقت صلوات می‌فرستیم، اللَهمّ صَلِّ علَی محمّدٍ و آل محمّد.

 چقدر اینها بزرگوارند و برای ما زحمت كشیدند؛ آن شكستن در خانه حضرت زهرا سلام‌اللَه‌علیها و سقط جنین حضرت كه بدون اشكال جای شبهه و تردیدی نیست برای ما بود، اینها تا به این حدّ برای ما زحمت كشیدند! تا به این حد كه حضرت علی اكبر را بدهند!

## نگاهی اجمالی به سرگذشت جنگ بدر و كفّار اسیر شده‌

 رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در جنگ بدر هفتاد نفر از كفّار را كه اسیر كردند، به طناب بستند و به مدینه آوردند؛ از جمله آنها عموی پیغمبر، عبّاس بود، كه مخارج یك روز جنگ بدر بر عهده عبّاس بود؛ آخر مخارج جنگ را قسمت می‌كردند. شب او را بسته بودند كه فرار نكند، عبّاس ناله می‌كرد. پیغمبر آن شب تا صبح خوابش نبرد.

 گفتند: یا رسول اللَه چرا نمی‌خوابید؟ فرمود: صدای ناله عمویم عبّاس نمی‌گذارد بخوابم. گفتند: دستور بدهید آزادش كنند! فرمود: مگر من او را اسیر كرده‌ام؟ امر خداست، من كاره‌ای نیستم، عبّاس و اسرای دیگر هم تفاوت ندارند، اینها همه اسیرند و باید بر همین منوال بمانند.

 پیغمبر آمدند و از جلوی آن اسراء عبور كردند محلّ شاهد در اینجاست لبخند زدند و رفتند. هفتاد نفر بودند. یكی از آنها گفت: ببینید، می‌گویند محمّد رَحمَةٌ لِلعالَمین است و الآن ما را در غُل و زنجیر می‌بیند و لبخند می‌زند!

 پیغمبر ایستادند و گفتند: من خوشحالم از اینكه خداوند به من مأموریتی داده كه بشر را به بهشت بكشانم ولو با سلاسل و غُل و زنجیر.[[27]](#footnote-27)

 آخر هر پیغمبری مأموریتی دارد؛ به یكی می‌گوید برو تبلیغ كن! گوش كردند، كردند؛ نكردند، نكردند. به یكی می‌گوید برو تبلیغ كن! پا فشاری هم بكن! به یكی می‌گوید، برو تبلیغ كن! پا فشاری هم بكن و مثلًا بر آنها ضربه‌ای هم بزن! به یكی می‌گویند بلند شو برو در مِثل جنگ بدر كه از جمله سخت‌ترین و مهم‌ترین جنگ‌هایی بود كه برای پیغمبر و مسلمانان پیش آمد، و در آن جنگ پسر عموی پیغمبر كه از بزرگان اصحاب و هم‌ردیف أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام و حمزه بود، پایش قطع شد و در برگشت از بدر به مدینه شهید شد خودت را بُكش و زخمی‌

 كن و تمام ارحام و عشیره‌ات را هم سوار كن ببر! برای اینكه مشركین اسلام بیاورند، به مشركین بگو: آقا شما هم بیایید مسلمان بشوید! دست از این كارها بردارید!

 حضرت فرمودند: «من تبسّم كردم از اینكه خدا به من مأموریت داده كه شما را ولو با سلاسل به سمت بهشت بكِشم.» انسان باید بعضی از مردمی را كه به بهشت نمی‌روند، با سلاسل و طناب‌هایی كه روی دوششان بسته شده است به سمت بهشت بكشد.

 تا بالأخره از طرف پروردگار آیه آمد كه ای پیغمبر! می‌خواهی اینها را آزاد كن! و می‌خواهی همه اینها را گردن بزن! تمام این هفتاد نفر هم، از بزرگان، اهل شرّ و فساد دیرینه بودند و اگر اینها را الآن گردن زدید كه هیچ، امّا اگر آزاد كردید و فدیه گرفتید یعنی پولِ خون گرفتید می‌توانید با آن پول فدیه كه زیاد هم هست تجهیزات و اسب و شمشیر، و لشگری برای خودتان درست كنید؛ ولیكن سال بعد جنگ دیگری اتّفاق می‌افتد، و به تعداد اینها از شما كشته خواهد شد كه آن جنگ احد بود و هفتاد نفر هم كشته شدند پیغمبر با مردم صحبت كردند، گفتند كه: خداوند امر كرده این هفتاد نفر اسیر شما هستند و اینها سزاوار قتلند، همه آنها را می‌توانید گردن بزنید، همه مشركند، اگر هم بخواهید می‌توانید آزاد كنید و فدیه بگیرید، «فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِداءً[[28]](#footnote-28)».[[29]](#footnote-29)

## إخبار غیبی رسول خدا به عمویش عباس در پرداخت فدیه‌

 مسلمان‌ها گفتند: یا رسول اللَه! اجازه بدهید ما فدیه بگیریم، چون ضعیف هستیم‌، مالیه نداریم، در این جنگ بدری كه اتّفاق افتاد، اسب و شتر و شمشیر نداشتیم تمام مسلمان‌ها سیصد و سیزده نفر بودند، چند تا اسب داشتند و چند تا شمشیر ما با پول اینها كه البتّه پول سرشاری می‌شود، اسب می‌خریم، شمشیر درست می‌كنیم، خودمان را در مقابل كفّار مجهّز می‌كنیم؛ مهمّ هم نیست بگذار هفتاد نفر از ما سال‌

 دیگر در راه خدا كشته بشود، عیب ندارد. پیغمبر قبول كرد؛ آنها را آزاد كردند و از هر كدامشان فدیه گرفتند، نوبت به عبّاس عموی پیغمبر رسید كه بیا فدیه بده و آزاد شو!

 عبّاس گفت: ای نور چشم من! ای برادرزاده گرامی من! تو كه می‌دانی من مردی هستم كه پول ندارم و نمی‌توانم فدیه بدهم، از طرفی هم عائله‌مندم.

 حضرت فرمودند: نمی‌شود؛ دوباره اصرار كرد، پیغمبر فرمودند: نمی‌شود، باید فدیه بدهی! خُب فدیه‌اش هم خیلی زیاد بود؛ او گفت: یا رسول اللَه! مگر تو نمی‌دانی كه من ندارم؟ حضرت فرمودند: داری، بده! گفت: ندارم.

 حضرت فرمودند: از خانه كه خواستی بیرون بیایی، آن كیسه زر را دادی به عیالت و گفتی فلان جا بگذار، اگر من برگشتم كه خودم می‌دانم و اگر نه چه و چه بكن؛ حالا آن به اندازه پول فدیه تو نیست؟ كافی است.

 یك مرتبه فریادش بلند شد كه: ای محمّد! چه كسی به تو گفته؟! آخر باور نمی‌كند، این بین خودش و زنش است، دارد از خانه بیرون می‌آید، آنجا یك زن بود! الآن پیغمبر از آنجا خبر می‌دهد؛ حضرت فرمودند: اللَه، اللَه، ربّی، ربّی، جبرئیل حبیب من، جبرئیل از طرف خدا برای من خبر آورد؛ همان‌جا عبّاس گفت: أشهَدُ أن لا إلَهَ إلّا اللَه و أنّكَ رَسولُ اللَه. فرستاد پول‌ها را هم از مكّه آوردند و تحویل پیغمبر داد و آزاد شد.[[30]](#footnote-30)

## سالك نباید فكر خود را در امور جزئی و كوچك متوقّف نماید

 حالا مقصود اینكه پیغمبر دارد مردم را از جهنّم خارج می‌كند و به بهشت می‌كشد ولو به سیم و سَلاسِل، این مقام رحمت واسعه رسول اللَه است، و بایستی كه مردم به بهشت بروند، مردم برای جهنّم آفریده نشده‌اند،" خُلِقتُم لِلبَقاءِ لا لِلفَناءِ"،[[31]](#footnote-31) پیغمبر فرمود: «شما برای بقاء آفریده شدید، نه برای فناء.»

 اگر فكر انسان همین فكرهای پایین باشد، همین‌جا گم می‌شود؛ و لذا می‌بینید

 كه در قرآن مجید خیلی مادّه ضلال می‌آید، «لَفِي ضَلالٍ»،[[32]](#footnote-32) در افكارشان گم می‌شوند و نمی‌توانند بالاتر بروند. مشركین و كفّار در ضلالند یعنی در گُمی هستند، یعنی در افكار و نیاتشان گم می‌شوند. و از این مرحله نمی‌توانند حركت كرده و جلو بروند. مؤمنین هستند كه گم نمی‌شوند، و با آن نوری كه دارند بالا می‌روند. و هر كدام به حسب درجه و مقام خودشان، در یك جای خاصّی قرار می‌گیرند؛ هركه نورش بیشتر، معرفتش بیشتر، تقوایش بیشتر، پاكی‌اش بیشتر، جای بهتری دارد.

## باید راه خدا را با اختیار و مجاهده طی نمود

 و این راه هم باید با اختیار طی بشود؛ فرق هم نمی‌كند، پیغمبر باشد یا امام باشد یا مردمان عادی؛ پیغمبر هم به آن درجات و مقاماتی كه رسید با مجاهده رسیده است، تكلیف از طرف پروردگار آمد:

 «يا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ\* قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا\* نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا\* أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا\* إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا\* إِنَّ ناشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِيلًا[[33]](#footnote-33)».[[34]](#footnote-34) همین حالا هم برخیز! خود پیغمبر تمام عبادت‌ها را در كوه حراء[[35]](#footnote-35) انجام داده، در آن مكان‌های خلوت، در مدّت چهل سال، و آن درجات و كمالات را طی كرده، حالا كه پیغمبر

 شده تازه خدا به او می‌گوید: «نصف شب را باید بیدار باشی! یا مقداری كمتر و یا مقداری زیادتر.»

 ایستادن در محراب عبادت و دعا و خواست و ذكر و توجّه به پروردگار در شب خوب است. روز كه می‌شود برو در این دریای پهناور عالم كثرت شنا كن. امّا شب بگیر، و روز مصرف كن، شب باید بگیری ها! اگر شب بخوابی نمی‌توانی بگیری، آن‌وقت روز چه مصرف می‌كنی؟! صندوقچه خالی است، چه مصرف می‌كنی؟! شب بیا پُرَش كن، روز برو مصرف كن؛ هیچ هم از سرمایه‌ات كم نمی‌شود و از وجودت هم كم نمی‌شود؛ نشاط و شادابی و عزّت نفس و قدرت و كمال معنوی تو باقی است؛ امّا اگر بخواهی از خود مصرف كنی، این صندوقچه تمام می‌شود، آن‌وقت دست خالی خواهی ماند.

 «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا»،[[36]](#footnote-36) «الآن قول بسیار سنگینی را ما بر تو القاء خواهیم كرد.» این وظایف برای پیغمبر است كه" أَوَّلُ ما خَلَقَ اللَه‌"[[37]](#footnote-37) است و أشرف بنی آدم و مخلوقات است، تكلیف بر حسب آن درجات و مقامات می‌آید و پیغمبر هم با آغوش باز گرفته و می‌گوید: أَهلًا و سَهلًا و مَرحَبًا، چشم، خدایا! نوكرت هستم، خدایا من بنده هستم، خدایا تو مدد كن! خدایا مرا به خودم وانگذار! من بنده‌ای هستم ضعیف، فقیر، حقیر، مسكین، «وَ لا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً وَ لا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَ لا حَياةً وَ لا نُشُوراً[[38]](#footnote-38)».[[39]](#footnote-39)

## پادشاهی و اقتدار فقط از آنِ پروردگار است و او بر همه چیز تواناست‌

 جناب‌عالی‌[[40]](#footnote-40) ما را زیر چاقوی جرّاحی خودتان خوابانده بودید، مگر مثل آفتاب برای شما این روشن نبود كه ما یك موجودی هستیم ضعیف، بیچاره، عاجز، از همه فقرا فقیرتر، از همه كوچكان دنیا كوچك‌تر، اصلًا میت! میت بودیم یا نبودیم؟ آقا بفرمایید میت بودیم یا نبودیم؟! خداوند حیات داد. این حیات را ما از خودمان آوردیم؟! ما واقعاً خودمان برای خودمان ایجاد كننده حیات بودیم؟! هم آن موت به دست اوست هم آن حیات. اگر او نمی‌خواست ما را إماته كند نمی‌مردیم، بی‌هوش نمی‌شدیم، تمام اطبّاء عالم هم جمع می‌شدند نمی‌توانستند ما را بی‌هوش كنند، وقتی خدا خواست بی‌هوش شدیم، وقتی خدا خواست به هوش آمدیم، وقتی خدا خواست چشم آب آورد، وقتی خدا خواست درست كرد، ما همیشه در تحت امر و نهی تكوینی و وجدانی و خارجی پروردگار قرار داریم.

 خداوند علی اعلی به پیغمبرش می‌فرماید: ای رسول من! باید برای تو این امر منكشف شود و منكشف هم شده كه برای رسیدن به آن درجات عالی و توحید عالی كه از همه انبیاء افضل و اشرف است و توحید رسول اللَه از همه اعلی است باید از خود هیچ نفعی، ضَرّی، موتی، حیاتی، نشوری نداشته باشی.[[41]](#footnote-41) «بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلى‌ كُلِّ شَيْ‌ءٍ قَدِيرٌ[[42]](#footnote-42)».[[43]](#footnote-43)

 و لذا ببینید قرآن كه صحیفه الهی است برای رسول اللَه چه توحیدی را بیان می‌كند:

 «قُلِ اللَهمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ‌[[44]](#footnote-44)».[[45]](#footnote-45) غیر از تو هیچ كس مالك مُلك نیست. «تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلى‌ كُلِّ شَيْ‌ءٍ قَدِيرٌ\* تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ‌[[46]](#footnote-46)».[[47]](#footnote-47)

 بدون حساب روزی می‌دهی، روزی تنها نان و آبگوشت كه نیست، فكر انسان روزی خداست، عقل انسان روزی خداست، حیات انسان روزی خداست، اعتقادات انسان روزی خداست، ایمان انسان روزی خداست.

## التجاء و ابتهال سالك به حضرت پروردگار

 بنابراین ما مردمان حقیر باید همه دست به سوی پروردگار بلند كنیم و بگوییم: «خدایا! ما عبد صِرف تو هستیم، هرچه می‌خواهیم از تو می‌خواهیم؛ اگر نان می‌خواهیم، از تو می‌خواهیم؛ اگر لباس می‌خواهیم از تو می‌خواهیم، اگر لباسمان پاره بشود سوزن بخواهیم تا بدوزیم از غیر تو نمی‌خواهیم، از تو می‌خواهیم.»

 از غیر تو نمی‌خواهیم به این معنا نیست كه به خیاط بگوییم ندوز، خیاط را غیر از تو نمی‌بینیم، اتّكاء به خیاط نمی‌كنیم؛ و الّا تا روز قیامت معطّل می‌شویم،

 لباسمان پاره می‌ماند، نه خودمان می‌توانیم بدوزیم نه دست خیاط حركت می‌كند.

 این خیاط، این بقّال، این برزگر، این كارگر، اینها همه آیات تو هستند، اینها همه بندگان فرمانبردار تو هستند، روی این منوال آنها را امر كردی كه این كارها را انجام دهند، ما هم بنده تو هستیم، و همه چیز هم دست توست؛ روحانیات و مادیات هم تفاوت نمی‌كند، همه‌اش مال خداست، حالا كه بالوجدان این مادیات را به ما دادی، و به ما عقل دادی، از كودكی در این سراشیب‌ها و سرفرازهای گردنه‌ها و كریوه‌ها و عقبه‌های عجیب كه هر لحظه هزاران بلكه میلیون‌ها مرگ بر ما وارد بود، ما را عبور دادی و اینجا آوردی، حالا خیال می‌كنیم كه تمام این قدرت ما، از ماست؛ این خانه از ماست، این شلوار از ماست، این ماشین از ماست، این انگشتر از ماست، این میز از ماست، آن وقت می‌گوییم كه: خدایا! چیزهای عالی به ما بده! همه اینها دربست مال توست، اینها هم مال توست، آنها هم مال توست، هیچ تفاوتی ندارد؛ و حمد و شكر تو را بجا می‌آوریم كه به ما فهماندی، اگر نمی‌فهماندی باید تا آخر عمر همین جا می‌ماندیم؛ و خیال می‌كردیم كه امور را باید قسمت كرد؛ امور مادّی به قوّه خود انسان پیدا می‌شود؛ امور معنوی مال خداست؛ خوب ما هم مثل ایرانیان سابق، ثَنَویین و بت‌پرست بودیم، دو خدا قائل بودیم، به خدای ظلمات و خدای نور، و یزدان و اهریمن قائل بودیم.

## اقرار و اعتراف سالك به عجز و ناتوانی خویش و بی‌نهایتی ذات حضرت حق‌

 خدایا! در عالم وجود غیر از تو مؤثّری نیست، غیر از تو حول و قوّه‌ای نیست، تو یگانه عالِم و تو یگانه قادر و یگانه حكیم و یگانه رازق هستی؛ فرق هم نمی‌كند بخواهی به ما روزی مادّی یا معنوی بدهی، روزی عقلی یا روحی و نفسی بدهی، برای تو یكی است؛ برای ما تفاوت دارد، بنده كه می‌آیم این ظرف را بلند می‌كنم، اگر این ظرف مثلًا پانصد گرم وزن داشته باشد یا صدگرم وزن داشته باشد، می‌گویم این سبك است؛ امّا اگر بجای آن، ده كیلو باشد، می‌گویم سنگین است؛ چون قدرت من محدود است، من با آن قدرتِ محدود سبك و سنگین می‌كنم و سنگین و سنگین‌تر

 می‌گویم؛ ولی برای تو این حدّ نیست، برای تو اشدّ و اضعف نیست، برای تو اكثر و اقل نیست، زیادی و كمی نیست، قدرت تو نسبت به همه موجودات یكسان است؛ بخواهی جبرئیل خلق كنی، بخواهی یك پشه خلق كنی، برای تو یكی است.

 این مسأله مهم است: خدا اراده كند جبرئیل خلق كند، رسول اللَه خلق كند، یا یك پشه خلق كند، تفاوت ندارد؛ خدا اراده كند یك ذرّه خلق كند یا كهكشان خلق كند، یك كهكشان را از بین ببرد یا یك ذرّه را از بین ببرد، برای او تفاوتی نیست؛ قدرت از ناحیه او یكسان است.

 حالا كه این‌طور است، ما چشم‌هایمان را باز كردیم، و متنبّه شدیم و مُقِرّ و معترف هم هستیم كه این تنبّه و یقظه از توست، اگر نمی‌خواستی ما در همان خواب غفلت فرو رفته بودیم؛ كما اینكه می‌بینیم هزاران فرد امثال ما در همان خواب‌های غفلت فرو رفته‌اند و بیدار هم نمی‌شوند، تو ما را بیدار كردی، سجده تو را می‌كنیم و شكر تو را بجا می‌آوریم و حمد و سپاس تو را می‌گوییم و از تو تعریف می‌كنیم، می‌گوییم: به‌به! چه خدای لطیفی! چه خدای خوبی! چه خدای مهربانی! اراده، اراده تو بود؛ حالا پدر من خوب بود، مادر من خوب بود، شیرش خوب بود، جدّ من خوب بود، جدّ بزرگ من خوب بود، خوبی‌ها را از كجا آورده‌اند؟! جز اینكه تو به آنها دادی؟ پس تو جمیل هستی، أَنتَ الجَمیلُ.

\*\*\* و كُلُّ جَمیلٍ حُسنُهُ مِن جَمالِها \*\*\* مُعارٌ لَهُ بَل حُسنُ كُلِّ مَلیحَةٍ[[48]](#footnote-48)

\*\*\*

\*\*\* «تمام جمیل‌های دنیا، زیبایی و حسن آنها عاریه‌ای است كه از تو به آنها رسیده، بلكه حُسنُ كُلِّ مَلیحَة، هر ملیحه‌ای در دنیا، هر ملیحی و هر ملیحه‌ای حسنش از توست.»

 اینها تراوشات است، اینها شعاع است، پرتویی است از نور وجود تو كه به این موجودات خورده، و ما شكر تو را بجا می‌آوریم كه محبّتت این‌طور به ما تعلّق‌

 گرفته است؛ اگر هم می‌خواست تعلّق نگیرد، كسی جلوی تو را نمی‌توانست بگیرد، «يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ‌[[49]](#footnote-49)».[[50]](#footnote-50)

 حالا هم اگر می‌خواستی ما را از یك موجود خشنِ شقی خلق كنی، كه پدرش شقی، مادرش شقی، جدّش شقی و ما هم شقی باشیم، بالأخره امر به ید تو بود؛ ما را هم این‌طور امر كردی باز هم به ید توست؛ حالا ما شكر و حمد تو را از نقطه نظر خودمان بجا می‌آوریم، و این را هم از تو می‌بینیم، آن خوبی مادر را هم از تو می‌بینیم، آن خوبی پدر را هم از تو می‌بینیم، خوبی خود را هم از تو می‌بینیم، كمال را هم از تو می‌بینیم؛ حالا كه این‌طور شد از تو تقاضا داریم كه آنچه به ما از قوا عنایت كردی و آنها را در مرحله علم و كمال به فعلیت رساندی، ما را مؤمن كردی، مسلمان كردی، موقن كردی، نسبت به امور دنیویه و شهویه و بالا و پایین و جاه و اعتبار ما را بی‌اعتنا كردی، بیدار كردی، بصیر كردی. ألحمد ألحمد، شكر تو را بجا می‌آوریم.

 خدایا این را برای ما نگه‌دار. ثَبِّتنا عَلَی هَذا الصِّراط، چون اگر بخواهی، تغییرش می‌دهی، همان روز هم تغییر می‌دهی، یك چشم به هم زدن، كافری می‌شود مسلمان و مسلمانی می‌شود كافر.

 «بنده» یعنی گدایی كن، گدایی كن به سوی خدا! بنده یعنی از همه عالم وجود گدایی‌اش را باید بِبُرد و به خدا گدایی كند. غیر بنده خدا از خدا گدایی نمی‌كند، آن‌وقت به همه عالم وجود گدایی می‌كند، ولو سلاطین و رئیس جمهورهای دنیا، اینها گداترین افراد مردمند!

## حكایت زیبای بهلول و هارون‌

 بهلول پسر خاله یا پسر عموی هارون بود، كه دیوانه هم بود. روزی در حالی‌كه یك درهم دستش بود به سرعت وارد قصر هارون شده و از تخت هارون بالا رفت‌

وخُب، چون شخص معروفی بود درباری‌ها راهش می‌دادند جلو رفته و به هارون گفت: «بگیر!» هارون دستش را گرفت، آن یك درهم را گذاشت كف دست هارون، برگشت آمد پایین.

 هارون گفت: «ببینم چه شده؟» گفت: «امروز كسی این یك درهم را به من داده، گفت: این را بده دست گداترین مردم، و من دیدم تو گداترین مردمی!»

 گفت: «ای بابا! این چه حرفی است؟! چه دروغی است؟!» گفت: «خُب! همه مردم دارند گدایی می‌كنند، تو از آنها گداتری، چون آن گدایی می‌كند به صد تومان، آن گدایی می‌كند به هزار تومان، آن گدایی می‌كند كه یك قافله را می‌زند، و تو در اینجا نشستی از همه مردم گدایی می‌كنی، از همه مردم اختلاس می‌كنی، پس تو گداترین مردم هستی.»

 اگر خدا می‌خواست تو را هم این‌طور می‌كرد، و الحَمدُ لِلَّه نكرد.

## درخواست به فعلیت رسیدن استعدادات از حضرت پروردگار

 خدایا تقاضا می‌كنیم این حال را برای ما نگه داری! و دیگر اینكه این استعدادهای ما، همه‌اش به فعلیت نرسیده، اگر رسیده بود ما در آرامش بودیم، ولی در آرامش نیستیم، باز هم از تو طلب داریم، انتظار داریم، و از تو تقاضا می‌كنیم كه آن قابلیت‌ها را هم به فعلیت برسانی.

 خدایا! ما تو را می‌خواهیم، و از تو انتظار داریم، و تو را دوست داریم، همین! خودمان در خلوت و جلوت به خود می‌آییم، می‌فهمیم كه آنچه در عالم وجود ما را اشباع كند، سیر كند، سیراب كند، راحت كند، جز وصول به تو، و جمال تو و لقاء تو و زیارت تو چیزی نیست؛ و این چیزی نیست كه الآن برای ما پیدا شده باشد، این استعداد را تو در ما گذاشتی و الّا طلب برای ما نبود، ما طالب این معنا نبودیم.

 طلب این معنا در ما دلیل بر این است كه می‌شود ما برسیم و تو ما را برای این وصول خلق كردی؛ حالا كه این‌طور است، از تو می‌خواهیم كه این استعدادهای ما را به فعلیت برسانی، ما را كه از این دنیا می‌بری ناقص نبری، كال نبری، تا استعدادها

 به فعلیت نرسیده، نبری؛ اگر ما كال و نارسیده رفتیم در موقع مردن گریه و زاری سر می‌دهیم: خانه‌ام خراب شد، بچّه‌ام چه می‌شود، زنم چه می‌كند، اموالم چه می‌شود و ...

 امّا اگر خدا مرحمت كند و برسیم، خندان و شادان هستیم؛ چون از عالم ضیق به عالم وسیع می‌رویم، از عالم ظلمت به عالم نور می‌رویم، از عالم دیو به عالم فرشتگان می‌رویم؛ آن‌وقت عالم، عالم خیلی خوب و بسیار ارزشمند و با اجر و روح و ریحان و جنّت نعیم و رضوان پروردگار و ملاقات اولیاء خدا و ملاقات ائمّه و ملاقات پیغمبران و رسیدن به مقام‌ «أَوْ أَدْنى‌[[51]](#footnote-51)» خواهد بود و حجاب‌ها همه از بین می‌رود و انسان در «مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ[[52]](#footnote-52)» و[[53]](#footnote-53) و كنار حوض كوثر و زمزم و مقام ولایت أمیرالمؤمنین و" ما لا عَينٌ رَأَت و لا أُذُنٌ سَمِعَت و لا خَطَرَ عَلَى قَلبِ بَشَر"،[[54]](#footnote-54) «مقاماتی كه هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به دل كسی از افراد بشر هم خطور نكرده» منزل كرده و متوطّن می‌شود كه البته اینها را خدا به انسان قبل از مردن و در دنیا می‌دهد؛ حالا شما از این بالاتر چیزی می‌خواهید؟! واقعاً كه انسان در دنیا راه به این آسانی دارد.

 هاتف اصفهانی می‌گوید:

\*\*\* هاتف! ارباب معرفت كه گهی‌ \*\*\* مست خوانندشان و گه هشیار

\*\*\* از می و جام و مطرب و ساقی‌ \*\*\* از مغ و دیر و شاهد و زنّار

\*\*\* قصد ایشان نهفته اسراریست‌ \*\*\* كه به ایماء كنند گاه اظهار

\*\*\* پی بری گر به سرّشان دانی‌ \*\*\* كه همین است سرّ آن اسرار

\*\*\* كه یكی هست وهیچ نیست جز او \*\*\* وَحدَهُ لا إلَهَ إلّا هُو

\*\*\*

 در یك جای دیگر می‌فرماید:

\*\*\* یار بی‌پرده از در و دیوار \*\*\* در تجلّی است یا أُولی الأبصار

\*\*\*

\*\*\* بعد تا اینكه می‌رسد به اینجا كه می‌گوید:

\*\*\* شمع جویی و آفتاب بلند \*\*\* روز بس روشن و تو در شب تار

\*\*\* گر ز ظلمات خود رهی بینی‌ \*\*\* همه عالم مشارق الأنوار[[55]](#footnote-55)

\*\*\*

\*\*\* [[56]](#footnote-56)

1. سوره النّجم (٥٣) آيه ٢٩ و صدر آيه ٣٠. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره الفاتحة (١) آيه ٦ و صدر آيه ٧. [↑](#footnote-ref-2)
3. امام شناسى، ج ١، ص ٨١:« خداوندا! ما را به راه راست راهنمايى نما، راه آن كسانى‏كه به آنها نعمت دادى.» [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره النّساء (٤) آيه ٦٧ و ٦٨. [↑](#footnote-ref-4)
5. معاد شناسى، ج ٨، ص ١٩:

   « كسانى كه تسليم محض خدا و رسول خدا باشند و در برابر فرامين خدا چون و چرا نداشته باشند و نسبت به مواعظ و اندرزهاى حقّ مطيع محض باشند، اين امر براى آنان پسنديده و اختيار شده است و موجب قدم راسخ و گام راستين مى‏باشند؛ و در نتيجه از جانب خدا به آنان اجر عظيمى خواهد رسيد، و در صراط مستقيم خداوند هدايتشان خواهد فرمود.» [↑](#footnote-ref-5)
6. وسائل الشيعة، ج ١٦، ص ٩٤. [↑](#footnote-ref-6)
7. گلستان سعدى، ديباچه، بيت ٦ و ٧. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره البقرة (٢) قسمتى از آيه ٢٥. [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره الأعراف (٧) قسمتى از آيه ٤٤. [↑](#footnote-ref-9)
10. معاد شناسى، ج ١٠، ص ٢٦. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره الحجر (١٥) آيه ٤٧. [↑](#footnote-ref-11)
12. معاد شناسى، ج ٢، ص ١١١:« و بيرون آورديم آنچه از كدورت و غلّ در سينه رستگاران بود و پاك و پاكيزه در بهشت‏هايى كه آب‏هاى روان در آن جارى است همچون برادر واقعى بر روى تخت‏ها مقابل يكديگر نشسته و بر جمال هم نظر مى‏كنند.» [↑](#footnote-ref-12)
13. اشعار منسوب به مولانا. [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره فاطر (٣٥) آيه ٣٤ و آيه ٣٥. [↑](#footnote-ref-14)
15. معاد شناسى، ج ١٠، ص ١٢١:

    « و مى‏گويند: سپاس و ستايش مختصّ خداوند است، آنكه غم و غصّه و اندوه را از ما برداشت؛ و پروردگار ما غفور و شكور است، آنكه ما را در محلّ اقامت و سكون از فضل خود داخل كرد، به طورى‏كه هيچ‏گونه مشكلى و هيچ‏گونه سختى و شدّتى ديگر أبداً به ما نخواهد رسيد.» [↑](#footnote-ref-15)
16. نهج البلاغة (عبده)، ج ١، ص ٩٣، خطبه ٤٢. [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره النّساء (٤) قسمتى از آيه ٨١؛ و سوره الأنفال (٨) قسمتى از آيه ٦١؛ و سوره الأحزاب (٣٣) صدر آيه ٣ و قسمتى از آيه ٤٨. [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره الفرقان (٢٥) صدر آيه ٥٨. [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره الإسراء (١٧) آيه ١١١. [↑](#footnote-ref-19)
20. معاد شناسى، ج ١٠، ص ٢٤٧:

    « و بگو (اى پيغمبر) كه حمد و ستايش اختصاص به خداوند دارد؛ آنكه براى خود فرزندى نگرفته است، و در حكومت و فرمان‏روايى بر عالم وجود شريكى ندارد، و هيچ‏گاه فتور و سستى به دستگاه او رخنه نكند تا محتاج به مدد كارى گردد. و (اى پيغمبر!) او را به بزرگترين درجات بزرگى به بزرگى ياد كن.» [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره هود (١١) صدر آيه ١١٢. [↑](#footnote-ref-21)
22. ولايت فقيه در حكومت اسلام، ج ١، ص ١٨٥:« اى پيغمبر! استقامت كن همان‏طور كه بدان امر شده‏اى.» [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره المزّمّل (٧٣) ذيل آيه ٨. [↑](#footnote-ref-23)
24. نهج البلاغة (عبده)، ج ٤، ص ١٥٤، كلمات قصار ٨١. [↑](#footnote-ref-24)
25. سوره فاطر (٣٥) قسمتى از آيه ٣٤. [↑](#footnote-ref-25)
26. الله شناسى، ج ٢، ص ١١١:« و گفتند: جميع مراتب سپاس اختصاص به خداوند دارد، آنكه وى غم و اندوه را از ما برداشت.» [↑](#footnote-ref-26)
27. جهت اطّلاع بيشتر پيرامون اين حكايت به ولايت فقيه در حكومت اسلام، ج ١، ص ١٧٤ مراجعه شود. (محقّق) [↑](#footnote-ref-27)
28. سوره محمّد (٤٧) قسمتى از آيه ٤. [↑](#footnote-ref-28)
29. ولايت فقيه در حكومت اسلام، ج ١، ص ١٦٩:« يا منّت گذارده آزاد مى‏نماييد و يا رها كرده و فديه مى‏گيريد.» [↑](#footnote-ref-29)
30. بحارالأنوار، ج ١٩، ص ٢٦٥. [↑](#footnote-ref-30)
31. غرر الحكم، ص ١٣٣. [↑](#footnote-ref-31)
32. در قرآن مجيد ٢٧ مرتبه كلمه ضلال با عبارتى چون« لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ»،« فِي ضَلالٍ بَعِيدٍ»،« فِي ضَلالٍ كَبِيرٍ»،« ضَلالٍ وَ سُعُرٍ» و ... آمده است. (محقّق) [↑](#footnote-ref-32)
33. سوره المزّمّل (٧٣) آيات ١ الى ٦. [↑](#footnote-ref-33)
34. برگرفته از نور ملكوت قرآن، ج ٣، ص ٢٩١؛ ولايت فقيه در حكومت اسلام، ج ٤، ص ٨٠:

    « اى رِدا به خود پيچيده! برخيز تمام شب را مگر مقدار اندكى از آن. نصف شب را برخيز، يا مقدارى از نصف كم كن، يا مقدارى بر نصف اضافه كن! و قرآن را به طور ترتيل قرائت كن! ما به زودى بر تو گفتار گرانى را القاء خواهيم نمود. آن سياهى شب كه پيدا مى‏شود و در عالم ظهور و بروز مى‏كند، براى ايستادن در محراب عبادت و گفتار راستين خيلى بهتر است؛ آن سياهى، قدم را براى جلب منافع و فيوضات ربّانى استوارتر قرار مى‏دهد و پا را محكم‏تر مى‏گذارد.» [↑](#footnote-ref-34)
35. امام شناسى، ج ١٢، ص ١٥٤:« حِراء با كسره راء، نام كوهى است از كوه‏هاى جبل النّور در نزديكى مكه مكرّمه، و در آنجا غارى است كه رسول خدا اوقات عزلت و خلوت خود را قبل از زمان پيغمبرى در آنجا بسر مى‏بردند.» [↑](#footnote-ref-35)
36. سوره المزّمّل (٧٣) آيه ٥. [↑](#footnote-ref-36)
37. جهت اطّلاع بيشتر پيرامون روايات وارده درمورد« أَوَّلُ ما خَلَقَ اللَه» به الله شناسى، ج ١، ص ٥٣ مراجعه شود. (محقّق) [↑](#footnote-ref-37)
38. سوره الفرقان (٢٥) ذيل آيه ٣. [↑](#footnote-ref-38)
39. الله شناسى، ج ٢، ص ٢٠٣:« و براى خودشان مالك هيچ ضرر و نفعى نيستند، و صاحب اختيار مرگ و زندگى و برانگيختگى روز بازپسين نمى‏باشند.» [↑](#footnote-ref-39)
40. مراد جناب آقاى دكتر سجادى، چشم پزشك حضرت علّامه- رضوان الله عليه- است كه مخاطب اين جلسات مى‏باشند. (محقّق) [↑](#footnote-ref-40)
41. كلام ايشان در اين مقام اشاره دارد به آيه شريفه ٣ از سوره الفرقان (٢٥):

    « وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً وَ لا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَ لا حَياةً وَ لا نُشُوراً». (محقّق) [↑](#footnote-ref-41)
42. سوره الملك (٦٧) ذيل آيه ١. [↑](#footnote-ref-42)
43. نور ملكوت قرآن، ج ٤، ص ٤٧٨:« پادشاهى فقط در دست اوست و او بر همه چيز تواناست.» [↑](#footnote-ref-43)
44. سوره آل عمران (٣) صدر آيه ٢٦. [↑](#footnote-ref-44)
45. نور ملكوت قرآن، ج ١، ص ١٩٨:

    « بگو (اى پيغمبر): بار پروردگارا! تو هستى كه فقط صاحب قدرت و پادشاهى هستى، و فرمان و امر، و صاحب اختيارى، و تسلط بر نفوس و سيطره بر جميع عالم از آن تو است!» [↑](#footnote-ref-45)
46. سوره آل عمران (٣) آيه ٢٦ و ٢٧. [↑](#footnote-ref-46)
47. نور ملكوت قرآن، ج ١، ص ١٩٨:

    « پادشاهى و قدرت را تو به هركه خواهى مى‏دهى! و از هركه بخواهى اين پادشاهى و قدرت را مى‏گيرى! و هركس را كه بخواهى عزّت مى‏بخشى! و هركس را كه بخواهى ذليل مى‏نمايى. خير و بركت و رحمت هرچه هست، و هرجا كه هست، اختصاص به تو دارد؛ و حقّاً و حقيقتاً تو بر هر چيز قدرت دارى!»

    [شب را به روز درمى‏آورى، و روز را به شب درمى‏آورى؛ و زنده را از مرده بيرون مى‏آورى، و مرده را از زنده خارج مى‏سازى؛ و هركه را خواهى، بى‏حساب روزى مى‏دهى. (محقّق)] [↑](#footnote-ref-47)
48. ديوان ابن فارض، ص ٤٤. [↑](#footnote-ref-48)
49. سوره الأنبياء (٢١) آيه ٢٣. [↑](#footnote-ref-49)
50. الله شناسى، ج ٣، ص ٢٥٢:« خداوند از كارى كه مى‏كند مورد پرسش و مؤاخذه قرار نمى‏گيرد؛ و ايشانند كه مورد پرسش و مؤاخذه واقع مى‏شوند.» [↑](#footnote-ref-50)
51. سوره النّجم (٥٣) ذيل آيه ٩. [↑](#footnote-ref-51)
52. سوره القمر (٥٤) آيه ٥٥. [↑](#footnote-ref-52)
53. معاد شناسى، ج ١٠، ص ٤١:« در نشيمنگاه راست و درستى، در نزد خداوند مالك و مقتدر، نشست دارند.» [↑](#footnote-ref-53)
54. من لايحضره الفقيه، ج ١، ص ٢٩٥؛ المحجة البيضاء، ج ٨، ص ٣٧١. [↑](#footnote-ref-54)
55. ديوان هاتف اصفهانى، بخش ترجيع بند. [↑](#footnote-ref-55)
56. حسينى طهرانى، سيد محمد حسين، آيين رستگارى : مصاحبات حضرت علامه آيه الله حاج سيد محمد حسين حسينى طهرانى قدس الله نفسه الزكيه با بعضى از اصدقاء در رابطه با سير و سلوك الى الله، ١جلد، مكتب وحى - تهران - ايران، چاپ: ٣، ١٤٣٤ ه.ق. [↑](#footnote-ref-56)